

## ماهیت متغیر منازعه افغانستان: از جنگ نیابتی تا جنگ داخلی، با ابعاد گسترده خارجی

به صورت يك جنگ داخلی با ابعاد گسترده خارجی در آمده است. در مقایسه با دوره اول، هم اکنون تعداد بسیار بیشتری از بازیگران خارجی در این جنگ درگیر هستند: کشورهای همسایه بیشتر به گونه مستقیم و بازیگران بین‌المللی به گونه غیر مستقیم.

ویژگی بارز منازعه افغانستان متناقض بودن آن است: چنین می‌نماید که اهمیت ناچیز موقع ژئواستراتژیک افغانستان نسبتی معکوس با تعداد بازیگران خارجی و درجه بالای درگیری آنها دارد. بنابراین بیجا نیست که پنداشته شود بازیگران خارجی با انگیزه‌های دیگری از کشمکش بر سر قدرت در داخل افغانستان به خوبی بهره‌برداری می‌کنند. در این مقاله، این انگیزه‌ها با توجه به کشورهای همسایه (پاکستان، ایران و کشورهای مشترک‌المنافع آسیای مرکزی)، کشورهای غیرمنطقه‌ای (عربستان، ترکیه، هند) و قدرتهای بین‌المللی (ایالات متحده، روسیه و چین) مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### بازیگران خارجی: طبقه‌بندی و روابط با گروههای درگیر در جنگ داخلی افغانستان

ماهیت جنگ داخلی، رویکرد عملیاتی این کشورها را تسهیل کرده است. دشمنان داخلی به دو گروه مخالف جنگی تقسیم می‌شوند: طالبان در برابر اتحادیه شمال. گروه اخیر که ائتلافی نسبتاً سست از پنج عضو چند قومی است، از رقابتهای شخصی میان رهبران اصلی رنج می‌برد و وابسته به فرماندهان محلی غیر قابل اعتمادی است که آمادگی دارند بطور غیرمنتظره موضع خود را در درون اتحادیه یا بین دو گروه متخاصم تغییر دهند. اردوی جنگی مقابل را عمدتاً طالبان تشکیل می‌دهند که از پشتوها هستند و به نظر می‌رسد که در حال حاضر نسبت به دیگر گروهها انسجام بیشتری دارند؛ اما ممکن است در درازمدت بر اثر کشمکشهای داخلی تضعیف و چه بسا به جناحهای مختلف تقسیم شوند. بنابراین، با وجود بن‌بست نظامی کنونی، موازنه قدرت داخلی

منازعه افغانستان از نوع منازعات طولانی است. این جنگ که در سال ۱۹۷۹ آغاز شد، بی‌درنگ نشان داد که در برگیرنده عناصر نیرومندی از يك جنگ نیابتی میان دو ابرقدرت پیشین یعنی اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا است. موافقتنامه آوریل ۱۹۸۸ ژنو با ارائه چارچوبی سیاسی برای عقب‌نشینی نیروهای شوروی - نه برای تعیین تکلیف قطعی چنین منازعه‌ای - نقطه تحولی به‌شمار آمد. بدین‌سان، اهمیت ژئواستراتژیک این جنگ از دید قدرتهای جهانی از میان رفت و پس از آن بود که این قدرتها کمکهایشان را سخت کاهش دادند. اما طولی نکشید که جنگ به گونه دیگری توسط بازیگران داخلی، که به دریافت کمک عمدتاً از کشورهای همسایه ادامه می‌دادند، از سر گرفته شد.

پس از سقوط رژیم مورد حمایت کمونیستها در کابل به رهبری نجیب‌الله در آوریل ۱۹۹۲ و شکست بعدی گروههای هفت‌گانه مجاهدین مستقر در پشاور در زمینه برپا کردن يك حکومت ملی کارآمد این جنگ از لحاظ بین‌المللی به سرانجام فراموشی افتاد. به‌همین دلیل کشورهای غربی از اوایل دهه ۱۹۹۰ به بعد، مسئله درگیری فزاینده کشورهای تازه استقلال‌یافته آسیای مرکزی و ایران در افغانستان را سخت مورد توجه قرار دادند. این موضوع زمانی که طالبان ظاهراً بی‌مقدمه از اکتبر ۱۹۹۴ وارد صحنه سیاسی شدند، بار دیگر اسباب نگرانی غرب را فراهم ساخت.

منازعه در سپتامبر ۱۹۹۶ که طالبان کابل را در يك حمله غافلگیرانه، که بی‌گمان با کمک استراتژیستهای خارجی طراحی و هدایت شده بود، تسخیر کردند به نقطه تحول دیگری - گرچه کم‌اهمیت‌تر از موافقتنامه ژنو - رسید. ناظران بین‌المللی با بازبینی حوادث غیرمنتظره دریافتند که این منازعه هفده ساله و تقریباً فراموش شده

ستیز در افغانستان:

## مداخله خارجی

نویسنده: Citha D. Maass

پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش در زمینه مسائل بین‌المللی، این‌هاوزن، آلمان

مترجم: رضا دوستدار

ویرایش از اطلاعات سیاسی-اقتصادی

می‌تواند منجر به تغییری دوباره شود، چنان که در سالهای گذشته صورت گرفته، و بدین سان میدانی دلخواه برای بلندپروازیهای رقابت‌آمیز قدرتهای خارجی فراهم آید.

بازیگران خارجی در نموداری که آشکارا درجه بالای مداخله خارجی را نشان می‌دهد مشخص شده‌اند. همه پیکانهایی که به سمت بخش شمالی افغانستان کشیده شده، نشان‌دهنده پشتیبانی از ائتلاف شمال است که ترکیب چند قومی‌اش مداخله گسترده خارجی از سوی کشورهای همسایه و دولتهای غیر منطقه‌ای را تشویق می‌کند. در مقابل، فقط چند پیکان که به سمت پایین کشیده شده، بخشهای زیر کنترل طالبان در افغانستان را نشان می‌دهد؛ هر چند تعداد اندک پیکانها، از لحاظ کیفی با کمکهای مؤثر و گسترده‌ای که پنهانی به طالبان می‌شود جبران می‌گردد.

بازیگران خارجی را می‌توان بر پایه نقش ویژه آنها در منازعه افغانستان که در ارتباط با موقع بین‌المللی آنهاست، دسته‌بندی کرد. برجسته‌ترین همسایه‌ها، ایران و پاکستان هستند که بعنوان دولتهای رابط میان بازیگران داخلی و خارجی کارویژه‌ای دوسویه دارند (این وضع به صورت پیکانی بهن و دوطرفه نشان داده شده است). ایران حلقه پیوند میان ائتلاف شمال و شبکه‌ای از کشورهای شامل سه کشور همسایه افغانستان در آسیای مرکزی یعنی ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان، و کشورهای غیرمنطقه‌ای همچون روسیه، ترکیه و هند است. در طرف مقابل، پاکستان حلقه ارتباط میان طالبان و کشورهای خارجی چون عربستان و ایالات متحده است. افزون بر آن، بیشتر کشورها در سطح دوجانبه از گروههای متخاصم حمایت می‌کنند.

نقش کشورهای غیرمنطقه‌ای همچون ترکیه و هند باید بیشتر مشخص شود. چون ترکیه منافع محدودی را در منازعه دنبال می‌کند و پیوند سست تری با این شبکه دارد. تا آنجا که به میانجیگری سازمان ملل مربوط می‌شود، هند سیاست صبر و انتظار در پیش گرفته و از این رو در نمودار بالا دور از شبکه نشان داده شده است،

گرچه پنهانی از ائتلاف ضد طالبان پشتیبانی می‌کند.

بازیگران بین‌المللی - ایالات متحده، روسیه، چین - را مثلاً به یکدیگر مرتبط می‌کند که نشانگر موقع آنها بعنوان اعضای دائمی شورای امنیت و نقش برجسته آنها در میانجیگری سازمان ملل متحد است (اگر واقعاً بخواهند نقش مؤثری در تلاشهای در حال پیشرفت سازمان ملل بازی کنند). چین چنان که با پیکانهای نقطه‌چین نشان داده شده، صرفاً به صورت پراکنده اعمال نفوذ کرده و تاکنون تمایل چندانی به شرکت در میانجیگری نشان نداده است. روسیه از بسیاری جهات نقشی مهم ایفا می‌کند ولی از آنجا که منابع محدودی دارد، در وضعی میان یک بازیگر بین‌المللی و یک بازیگر منطقه‌ای باقی مانده است. نقش ایالات متحده که از چند جهت در منازعه درگیر شده، به صورت چشمگیر در نمودار نشان داده شده است. این گمان وجود دارد که ایالات متحده پنهانی از طالبان پشتیبانی می‌کند؛ و در عین حال به یقین می‌توان گفت که تماس نزدیکی با احزاب عضو ائتلاف شمال دارد.

سرانجام، اتحادیه اروپا، تنها بعنوان بازیگری دور از صحنه که منافع مستقیمی در منازعه ندارد ترسیم شده است. این اتحادیه به علت داشتن روابط مستحکم با ایالات متحده و نفوذ بر روسیه و نیز هم‌پیمان بودن با ترکیه در ناتو، کاملاً شایستگی آن را دارد که به گونه فعال در میانجیگریهای سازمان ملل متحد وارد شود. با وجود این، اتحادیه اروپا هنوز نمی‌خواهد بر صحنه ظاهر شود و به ایفای نقش ناظر بسنده کرده است. عبارت «موضع مشترک اعضای اتحادیه اروپا در قبال افغانستان» که در طرح سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپا (CFCP) در ۲۶ ژانویه ۱۹۹۸ آمده است، می‌تواند گام نخست در راه تجدیدنظر در شیوه برخورد نامشخص آن اتحادیه با مسئله افغانستان شمرده شود. اتحادیه اروپا حمایت کامل خود را از فرایند میانجیگری سازمان ملل متحد اعلام و آشکارا از بابت این منازعه ابراز نگرانی کرده است.

○ چنین می‌نماید که اهمیت ناچیز موقع استراتژیک افغانستان نسبتی معکوس با شمار بازیگران خارجی و درجه بالای درگیری آنها در جنگ داخلی آن کشور دارد. بازیگران خارجی با انگیزه‌های متفاوت از کشمکش نیروهای داخلی بر سر قدرت بهره‌برداری می‌کنند.

## پاکستان و ایران: در مقام دولتهای

## رابط منطقه‌ای

دهند. در زمینه منطقه‌ای آنها می‌توانند وزن سیاسی‌شان را بر کشورهای همسایه تحمیل کنند. لیکن در سطح بین‌المللی، نفوذشان برای پایه‌ریزی توافقات سیاسی واقعی در باب آتش‌بس بعنوان نخستین گام به‌سوی کنترل منازعه، بویژه در چارچوب میانجیگری سازمان ملل، کافی نیست.

به این دلیل نمی‌توان نسبت به موفقیت ابتکارات میانجیگرانه هر یک از آنها که مستقل از تلاشهای سازمان ملل متحد انجام گیرد خوشبین بود. اسلام‌آباد و تهران از زمانی که طالبان کابل را در سپتامبر ۱۹۹۶ تسخیر کردند، دیپلماسی خود مبتنی بر گفتگو بین گروههای معارض افغانی و دولتهای همسایه را افزایش داده‌اند... اما با وجود رویکرد تاکتیکی تقریباً مشابه، به شیوه‌های متفاوتی درگیر قضیه‌اند و اهداف استراتژیکی مختلفی را دنبال می‌کنند.

## پاکستان:

از زمان شروع برخوردها در ۱۹۷۹/۸۰، پاکستان نقش ویژه‌ای بازی کرده است. سازمان اطلاعاتی ارتش پاکستان (ISI) در یک دوره طولانی، شبکه‌هایی در داخل افغانستان و نیز در سطح بین‌المللی برای کمک به مقاومت اسلامی افغانستان (و اکنون قابل استفاده برای طالبان) ایجاد کرده است. این باور سخت وجود دارد که سازمان مذکور از لحاظ تدارکاتی، نظامی و معنوی عهده‌دار نقش «پدر خوانده» طالبان است و اینکه مستقیماً و از جهات مختلف (گرچه چندان اثبات نشده) وسایل پیشرفت غیر منتظره طالبان را فراهم آورده است. بعلاوه، طالبان از دیگر محافل مربوط به پاکستان نیز کمک دریافت می‌کنند، پس این پرسش می‌تواند مطرح شود که آیا پاکستان را هنوز باید یک بازیگر خارجی به حساب آورد یا در شرایط کنونی بعنوان یکی از جناحهای جنگ داخلی.

اسلام‌آباد در ۲۵ ماه مه ۱۹۹۷ در اقدامی زود هنگام طالبان را بعنوان حکومت رسمی افغانستان مورد شناسایی قرار داد و تنها عربستان در ۲۶ ماه مه و امارات عربی متحده در ۲۷ همان ماه از پاکستان پیروی کردند. اسلام‌آباد با این کار

در میان همه بازیگران خارجی، بویژه در میان کشورهای همسایه، پاکستان و ایران بعنوان رابط دوسویه بین گروههای متخاصم داخلی و حامیان خارجی، از موقع استراتژیک ویژه‌ای در اوضاع ستیزآمیز کنونی برخوردارند. رویکرد سیاسی آنها در قبال میانجیگری بین‌المللی همراه با آمادگی‌شان برای دادن کمکهای نظامی و تدارکاتی به گروههای متخاصم داخلی یا هماهنگ کردن کمکهای خارجی می‌تواند اثر چشمگیری بر روند منازعه در آینده بگذارد.

در دهه گذشته، پاکستان تا اندازه زیادی در این خصوص که منازعه افغانستان دوباره ابعادی خارجی یافته، مسئول بوده است. پاکستان، طالبان و حامیان خارجی آنها را به هم پیوند می‌دهد. این روابط دوسویه در سه سطح عمل می‌کند:

(۱) در سطح جنگ داخلی افغانستان: تأثیر بر موازنه قدرت نظامی با دادن کمکهای تدارکاتی، نظامی یا مشورتی و تحریک جناحهای متخاصم منطقه‌ای و فرماندهان محلی در افغانستان برای موضع گیری به سود یکی از طرفین، اغلب با بهره‌گیری از ابزارهای مالی.

(۲) در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی: اعمال نفوذ سیاسی از راه هدایت یا دستکم هماهنگ کردن کمکهای خارجی به سود گروه مورد نظر.

(۳) در سطح میانجیگری سازمان ملل متحد: تأثیر گذاری بر گروه افغانی مورد نظر که یا بطور اصولی با شرکت در میانجیگری سازمان ملل موافقت یا آن را تحریم کند؛ و در مواردی اندک حتی به آن گروه توصیه کند که به مذاکره روی آورد.

به هر حال، نقش ویژه پاکستان و ایران در کل منازعه را نباید دست بالا گرفت. از لحاظ نزدیکی جغرافیایی، آنها دسترسی مستقیم لجستیکی به اردوگاههای جنگی مورد نظر دارند و می‌توانند فشار قابل توجهی بر گروه نزدیک به خود وارد آورند یا گروه مخالف را از طریق خرابکاری تضعیف نمایند. اما نمی‌توانند موازنه قدرت نظامی را بطور کامل از طریق پیروزی اردوگاه خود تغییر

○ این باور بسیار نیرومند است که پاکستان از لحاظ تدارکاتی، نظامی و معنوی نقش «پدر خوانده» طالبان را بازی می‌کند و نیز این که از جهات گوناگون (گرچه چندان اثبات نشده) وسایل پیشرفت طالبان را فراهم آورده است.

نقش خود را از لحاظ دیپلماتیک بعنوان سخنگو و مبلغ طالبان تضعیف کرد و در ضمن از لحاظ بین‌المللی خود را در انزو قرار داد. پاکستان آشکارا نشان داده است که سیاستی تهاجمی را دنبال می‌کند و با حمایت عربستان، در مقام یکی از طرفهای درگیر قاطعانه در پی آن است که حداکثر ابزارهای سیاسی و نظامی را به منظور اثرگذاری بر موازنه قدرت در افغانستان به کار گیرد.

منافع بنیادین پاکستان در درگیریهای افغانستان، با زمینه تاریخی این درگیریها یعنی سه جنگ میان افغانستان و انگلیس از اوایل قرن ۱۹ مرتبط است. از زمانی که کشورهای آسیای مرکزی مستقل شده‌اند، این بُعد تاریخی با منافع استراتژیک پاکستان در منطقه آسیای مرکزی عجین شده و حتی جانشین منافع فوری پاکستان در افغانستان شده است. در نتیجه، منافع امنیتی پاکستان در آسیای مرکزی بزرگ در دهه ۹۰، در مقایسه با دهه ۸۰ دستخوش تغییراتی شده است:

● تأمین ثبات در افغانستان، گماشتن حکومتی طرفدار پاکستان در کابل و کنترل کردن طرفداران ناسیونالیستهای پشتو در طول مرز جنجال برانگیز پاکستان و افغانستان، مشهور به خط دیوراند، همگی اکنون از سوی اسلام‌آباد ابزارهایی برای رسیدن به هدف شمرده می‌شود نه هدف اصلی؛

● اکنون مهم‌ترین هدف ژئواستراتژیک، دسترسی مستقیم به منطقه آسیای مرکزی است. در زمینه سیاست پاکستان در قبال آسیای مرکزی، افغانستان دو هدف را برآورده می‌سازد:

● کارویژه ژئواکونومیک: گشایش راه حیاتی ترانزیت بین پاکستان و بازار آسیای مرکزی و تأمین دسترسی به منابع نفت و گاز کشورهای آن منطقه؛

● کارویژه ژئواستراتژیک: دادن عمق استراتژیک به پاکستان در برابر هند، که هنوز خطر اصلی به حساب می‌آید.

پاکستان به دو دلیل قصد دارد نقش سیاسی و اقتصادی خود را در آسیای مرکزی افزایش دهد. انگیزه اصلی اش تقویت موقع استراتژیک خود در نقطه اتصال سه بخش آسیای مرکزی، غربی و شمالی است بدین منظور که تا سرحد امکان

قدرت فراگیر هند را جبران کند. پاکستان نتوانسته است بر پیامدهای دشمنی در دناک پنجاه ساله اش با هند غلبه کند، و همواره از احساس فرودست بودن در برابر هند بعنوان «برادر بزرگ» رنج می‌برد. انگیزه دوم، دسترسی به گروهبندی اقتصادی ده کشور عضو سازمان همکاری اقتصادی (اگو) است. یاد راه افسانه‌ای ابریشم زنده شده و باروایی درازمدت ایجاد اگو بعنوان سازمان همکاری منطقه‌ای مسلمانان پیوند می‌خورد.

حمایت سخت پاکستان از طالبان نباید به این نتیجه‌گیری منجر شود که منافع پاکستان در افغانستان پیش از هر چیز متوجه چنین مسائلی یا استقرار يك حکومت اسلام‌گرای تندرو در کابل است. برعکس، این منافع بر تأمین پشتیبانی اقتصادی و استراتژیک در آسیای مرکزی در مقابل هند و یافتن دوستانی تازه در منطقه‌ای متمرکز است که در گذشته یکسره به روی نفوذ پاکستان بسته بوده؛ منطقه‌ای که حتی در دهه ۱۹۸۰ منشاء تهدید نظامی مستقیم نسبت به پاکستان به‌شمار می‌آمده و بوسیله بانفوذترین دوست هند، یعنی اتحاد شوروی کنترل می‌شده است.

این واقعیت که منطقه آسیای مرکزی که دسترسی به آن اخیراً ممکن شده، شاهد رستاخیز اسلامی و تلاش برای اثبات هویت فرهنگی خود است، این منطقه را در چشم پاکستان جذابیت بیشتری می‌بخشد. اما در عین حال چنین به نظر می‌رسد که این امر موجب نوعی سوء تفاهم مذهبی-ایدئولوژیک شده و چشم محافل اسلام‌گرا در پاکستان را بر این حقیقت بسته باشد که رستاخیز اسلامی در آسیای مرکزی اساساً وسیله ابراز تشخص فرهنگی است تا ایدئولوژی مذهبی.

محافل دست‌اندر کار سیاستهای پاکستان در قبال افغانستان ممکن است ناگزیر از درک این نکته شوند که آنها نیز گرفتار بدفهمی مشابهی هستند. از آنجا که بیشتر این محافل دلبسته آموزه اسلامی هستند، تصور می‌کنند که در بلندمدت قادر به کنترل طالبان اسلام‌گرای تندرو خواهند بود. اینان، بر اساس وجه اشتراک مذهبی-ایدئولوژیک، حکومت طالبان در کابل را بهترین تضمین برای تأمین موفقیت‌آمیز منافع استراتژیک و اقتصادی

○ از دید اسلام‌آباد، تأمین ثبات در افغانستان، گماشتن حکومتی طرفدار پاکستان در کابل و مهار کردن ناسیونالیستهای پشتو در طول مرز جنجال برانگیز پاکستان و افغانستان، همه ابزارهایی است برای رسیدن به هدف اصلی: دسترسی مستقیم به آسیای مرکزی.



پاکستان در آسیای مرکزی می‌بندارند، اما این احتمال را از نظر دور می‌دارند که طالبان ممکن است زیر عنوان ناسیونالیسم افغانی - پشتو در برابر پاکستان بایستند.

### ایران:

شده، بیشتر به صورت حریف مستقیم پاکستان در آمده است. تهران می‌کوشد وضع موجود از لحاظ سرزمینی حفظ شود و سیاستی دفاعی را دنبال می‌کند تا با استفاده از همه ابزارهای ممکن از نفوذ طالبان و ایدئولوژی رادیکال آنها به خاک خود جلوگیری کند. برخلاف دست‌اندرکاران مسئله افغانستان در پاکستان، تهران در سیاست خارجی خود بطور کلی اولویت چندانی به نبرد بر سر قدرت در داخل افغانستان نمی‌دهد، از این رو حمایتش عمدتاً غیر مستقیم و سخت محاسبه شده است. به همین دلیل، تهران موفق شده است ضمن پیگیری منافع مختلف در افغانستان، از وارد آمدن خدشه جدی به روابطش با پاکستان جلوگیری کند.

بویژه، ایران طالبان را گونه‌ای «اسب تروا» تلقی می‌کند که ایالات متحده از طریق آن می‌تواند نفوذش را در منطقه آسیای مرکزی گسترش دهد، انزوای ایران را تثبیت کند، و چارچوبی سیاسی برای احداث یک خط لوله گاز در خاک افغانستان (به جای ایران) فراهم آورد. در مقابل، نظام ارزشی سنتی - پشتویی طالبان و تفسیر رادیکال آنها از اسلام، و نیز پشتیبانی گسترده و هابیون عربستان - پاکستان از طالبان عواملی نه چندان با اهمیت شمرده می‌شود.

### دیگر بازیگران منطقه‌ای:

#### کشورهای مشترک المنافع آسیای مرکزی

پیشرفت طالبان، کشورهای آسیای مرکزی را در وضع دشواری قرار داده است. نخبگان این کشورها به منظور تقویت هویت ملی شکننده‌شان و کاهش تدریجی وابستگی اقتصادی کشورهایشان به روسیه، بر دوری از مسکو تأکید می‌کنند و دست به هر کاری می‌زنند تا راههای اقتصادی و سیاسی - فرهنگی را به سوی جنوب و غرب (ایران و ترکیه) بگشایند. بویژه از پاکستان به ریاست جمهوری اسلام کریم‌آف هر چه بیشتر پیوندهایش با مسکو را می‌گسلد، زیرا بر پایه وسعت خاک و منابع سرشارش در پی ایفای نقشی منطقه‌ای است. اما تلاشهای این کشور بر اثر

سیاست ایران در قبال افغانستان نه تنها باید بعنوان کارویژه استراتژی منطقه‌ای این کشور در مورد آسیای مرکزی بزرگ، بلکه همچنین باید بعنوان بخشی از تلاشهای بنیادی‌اش در راستای چیره شدن بر انزوای بین‌المللی تحمیلی از سوی آمریکا ارزیابی شود. از دید تهران، تهدیدهای عمده یا مستقیم از واشینگتن سرچشمه می‌گیرد که این امر از حضور نظامی گسترده ایالات متحده در خاورمیانه و خلیج فارس آشکار است، یا غیرمستقیم از برخی کشورهای همسایه که با آمریکا رابطه نزدیک دارند مانند اسرائیل، ترکیه بعنوان عضوی از ناتو، یا عربستان در مقام یک رقیب ایدئولوژیک در جهان اسلام. افزون بر این، رژیم صدام حسین در عراق خطری دائمی برای مرزهای غربی ایران محسوب می‌شود. اخیراً، طالبان نیز با تلاشهایشان به منظور مهار کردن ایران در مرزهای شرقی‌اش، مسئله‌ای به دیگر مسائل افزوده‌اند.

اما وجود خطر از جانب افغانستان مدتی پیش از ظهور طالبان پیش‌بینی می‌شد. ایران از آغاز درگیریها در افغانستان در دهه ۱۹۸۰ به نوعی گرفتار مسائل افغانستان بوده، یعنی از هنگامی که ناگزیر با هجوم گسترده آوارگان شیعه افغانی و سپس کارگران مهاجر شیعه و سنتی به خاک خود بعنوان پیامد جنگ داخلی جاری در افغانستان روبرو شده است. از سال ۱۹۹۲ به این سو، گروههای مجاهدین سنتی مستقر در پیشاور از کمکهای پاکستان و از حمایت ایالات متحده برخوردار بوده‌اند که تهران این امر را تلاشی در جهت مهار کردن ایران از ابعاد سیاسی و اسلامی تلقی می‌کند. در برابر این حرکات بود که ایران در دهه ۹۰ احساس کرد که ناگزیر است همچون پاکستان نقش ویژه‌ای در منازعه افغانستان به عهده گیرد.

ایران هر چه بیشتر در منازعه افغانستان درگیر

○ اکنون مهم‌ترین هدف ژئواستراتژیک پاکستان، دستیابی مستقیم به منطقه آسیای مرکزی است. در این زمینه، افغانستان دو کارویژه مهم دارد: گشودن راه حیاتی ترانزیت میان پاکستان و بازار آسیای مرکزی و تأمین دسترسی به منابع نفت و گاز کشورهای آن منطقه؛ دادن عمق استراتژیک به پاکستان در برابر هند.

اصرار مسکو در مورد پایداری مشترک در برابر پیشرفت طالبان به تأخیر افتاده است. ترکمنستان از آنجا که از طریق خاک ایران به خلیج فارس پیوند می‌یابد، با دشواریهای کمتری روبروست. کوتاه‌ترین راه ترانزیتی از پاکستان و تاجیکستان به اقیانوس هند هنوز به علت جنگ افغانستان بسته است.

کشورهای آسیای مرکزی از رسیدن طالبان به آمودریا، رود مرزی شمال افغانستان و تندتر شدن احکام مذهبی آنها بیمناکند. نخبگان سابقاً کمونیست در آسیای مرکزی بویژه از اینکه طالبان ممکن است از لحاظ مادی یا مذهبی - ایدئولوژیک جوامع در حال دگرگونی آنها را تحت تأثیر قرار دهند در هراسند. منافع مشترک این کشورها در مقابله با طالبان، آنها را به آغوش روسیه می‌راند و مجبورشان می‌کند اجازه دهند کمکهای تسلیحاتی و تدارکاتی روسیه از خاک کشورشان به احزاب عضو ائتلاف شمال در افغانستان برسد.

به نظر می‌آید کشورهای آسیای مرکزی موضع عملگرایانه‌ای دارند که با چهار راهبرد مشخص می‌شود:

- حفظ وضع ارضی موجود؛
- پیروی از سیاست پایداری تدافعی، با حمایت تدارکاتی از گروههای مورد نظر در اتحادیه شمال که با آنها پیوندهای قومی دارند، به منظور جلوگیری از پیروزی نظامی طالبان؛
- حفظ آمادگی برای مذاکره با طالبان با هدف تضمین مشارکت احزاب عضو اتحادیه شمال در یک ائتلاف آشتی ملی (حکومت فراگیر)؛
- پیگیری منافع اقتصادی خود با توجه به راه ترانزیتی افغانستان به اقیانوس هند.

دولتهای آسیای مرکزی از انتقادات تند رسانه‌های غربی در مورد نقض حقوق بشر و سیاستهای ضد زن در افغانستان جانبداری می‌کنند، اما این امر بیشتر بر پایه ملاحظات تاکتیکی است تا عقیده اصولی آنها. گذشته از این، کشورهای آسیای مرکزی نه کل جنبش طالبان بلکه جناح اسلامگرای رادیکالش را تهدید واقعی تلقی می‌کنند. به دلایل واقع‌بینانه، آنها آمادگی

رسیدن به توافق با جناح میانه‌رو طالبان را دارند. از آنجا که خوب به محدودیت کمکهایشان به اتحادیه شمال، و ناتوانی نظامی این اتحادیه در مغلوب ساختن طالبان آگاهند، راه برون رفت از این معضل را سازش سیاسی به صورت تشکیل یک حکومت ائتلافی در افغانستان می‌بینند.

### عربستان، ترکیه، هند:

دیگر بازیگران که بازیگران خارجی به حساب می‌آیند و در مناطق مجاور مستقرند، اما به علت روابط نزدیکشان با این یا آن گروه متخاصم بعنوان یکی از طرفهای منطقه‌ای در جنگ فعالیت می‌کنند، به شرح زیر دسته‌بندی می‌شوند:

- در طرف طالبان: عربستان و حامیان عربش با جانبداری جدی از پاکستان، عملاً در حال تبدیل به بازیگران منطقه‌ای هستند؛
- در طرف اتحادیه شمال: ترکیه و هند که دومی از راه همکاری با روسیه و ایران در پی کسب نفوذ است؛

کمکهای سیاسی و اقتصادی چشمگیر عربستان به طالبان مبتنی بر سه انگیزه است:

- منافع مذهبی - ایدئولوژیک در گسترش تفسیر وهابی از اسلام در آسیای مرکزی بزرگ؛
- منافع معطوف به قدرت سیاسی در زمینه گسترش حوزه نفوذ عربستان با بهره‌گیری از همکاریهای اطلاعاتی پنهانی؛

● منافع مالی و ژئواکونومیک، یعنی پشتیبانی از شرکت نفت دلتا متعلق به عربستان برای به دست آوردن سهمی در خط لوله گاز در مسیری که مطابق برنامه ارائه شده از منطقه تحت کنترل طالبان می‌گذرد.

ترکیه نه از اعمال قدرت مستقیم در افغانستان سود می‌برد، نه خود را در معرض تهدید طالبان می‌بیند. حمایتش از اتحادیه شمال منحصر به پشتیبانی سیاسی است و دو انگیزه دارد:

- سود تدافعی یعنی جلوگیری از فعالیتهای براندازانه اسلامگرایان؛

● سود تهاجمی در تبلیغ الگوی اجتماعی سکولار ترکی در میان مردم ترک‌زبان در منطقه آسیای مرکزی یا باصطلاح «ملت‌های برادر».

### ○ دست‌اندرکاران

سیاست پاکستان در قبال افغانستان تصور می‌کنند که در بلندمدت قادر به مهار کردن طالبان تندرو خواهند بود و از این رو حکومت طالبان در کابل را بهترین وسیله تضمین منافع استراتژیک و اقتصادی پاکستان در آسیای مرکزی می‌پندارند، اما این احتمال را از نظر دور می‌دارند که طالبان می‌توانند زیر عنوان ناسیونالیسم افغانی - پشتو در برابر پاکستان بایستند.

حکومت باثبات در کابل، تنها در صورتی مورد استقبال قرار می‌گیرد و سخت حمایت می‌شود که ضد پاکستان باشد.

## قدرتهای بین‌المللی:

### ایالات متحده آمریکا

روابط ایالات متحده و افغانستان همواره یکسان نبوده است. وجه مشخصه این روابط در حال حاضر این است که سیاست واشینگتن نسبت به افغانستان ناظر به منافع حیاتی ایالات متحده نیست و برعکس گذشته، افغانستان اهمیت ژئوپلیتیک چندانی ندارد. این نکته همچنین در تعلیق برنامه کمکهای مستقیم واشینگتن از ۱۹۹۵، نمود داشته است.

رویدادهای عمده‌ای که بنا به گزارشها موجب سمت‌گیری تازه واشینگتن در سیاستهایش نسبت به افغانستان شده، عبارت بوده است از:

- خروج نیروهای شوروی [از افغانستان]؛
- سقوط رژیم نجیب‌الله؛
- تداوم سیاست منزوی کردن ایران؛
- ظهور طالبان؛

● تلاشهای کنونی، شامل دادن رشوه‌های هنگفت توسط کنسرسیوم نفتی یونو کال-دلتا متعلق به ایالات متحده و عربستان برای بیرون راندن رقیب آرژانتینی‌اش، یعنی شرکت بریداس. در نتیجه، سیاست ایالات متحده در قبال افغانستان دوگانه و در ظاهر فاقد مسیری روشن است.

ایالات متحده می‌خواست دخالتی غیرمستقیم در منازعه داشته باشد و انگیزه اصلی‌اش جلوگیری از گسترش نفوذ روسیه در آسیای مرکزی بزرگ و آثار نیرومند ناشی از حضور نیروهای نظامی آن کشور در مرز جنوبی کشورهای مستقل مشترك المنافع در تاجیکستان بود. برای حفظ این پیوند غیرمستقیم، واشینگتن میانجیگری سازمان ملل از طریق نمایندگان ویژه‌اش یعنی وزیر امور خارجه سابق تونس محمود مستیری و دیپلمات آلمانی دکتر نوربرت هول را تشویق می‌کرد. اما انتقادهایی مبنی بر خالصانه نبودن پشتیبانی ایالات متحده از میانجیگری سازمان ملل وجود داشت: پشتیبانی

هند نقش ویژه‌ای بازی می‌کند که بر پایه آن ناگزیر است از سیاستی دوسویه در منازعه افغانستان پیروی کند. این کشور به علت پیشینه‌اش بعنوان طرفدار شوروی نمی‌تواند به اندازه‌ای که حق خود می‌داند بعنوان يك قدرت بین‌المللی عمده در آینده عمل کند. هند دریافته که مجبور است در مقام ناظر باقی بماند. ناهمخوانی انتظار و ادعای خود هند مبنی بر داشتن سهم برجسته‌ای در حل و فصل منازعه، و این که در واقع تنها نقش کوچکی در این خصوص برعهده دارد، ویژگی موقعیت این کشور است.

دهلی نو با بی‌میلی می‌پذیرد که نقش مورد علاقه‌اش تحت تأثیر دشمنی پنجاه ساله با پاکستان قرار می‌گیرد؛ بنابراین سیاست هند در باب افغانستان بیشتر متأثر از روابط پاکستان با افغانستان است. در نتیجه، حداکثر منافع امنیتی هند در منازعه افغانستان را می‌توان در تلاش آن کشور برای نشان دادن قدرتش در برابر پاکستان دید. تاکنون هند پشتیبانی از هر کدام از گروههای معارض افغانی را نه به وابستگی ایدئولوژیک آنها بلکه موضعگیری ضد پاکستانی منوط ساخته است، از این رو، از گروههایی حمایت می‌شود که تمایل دارند از نفوذ پاکستان برکنار بمانند. بدین سان، در مورد درگیری آینده در داخل جنبش طالبان، می‌توان انتظار داشت که هند به پشتیبانی جناحی برخیزد که فعالانه در پی خودمختاری و نیز ضد پاکستان باشد.

دلیل تمایل هند به مهار شدن درگیرها این است که جلوی سرایت آن به دره کشمیر گرفته شود. به علت ترس از تأثیر غیرمستقیم جنبشهای تجزیه طلب در داخل هند، دهلی نو با تقسیم رسمی افغانستان مخالف است. همچون روسیه و ایران، به نظر می‌رسد که هدف هند از پشتیبانی اتحادیه شمال تنها این باشد که اتحادیه مذکور بتواند به گونه‌ای در يك حکومت فراگیر مشارکت کند و ضمناً از قدرت انحصاری طالبان جلوگیری شود. دهلی نو ادعا می‌کند که خواهان حکومتی نیرومند و باثبات در کابل است. اما باز چنین می‌توان پنداشت که منافع هند صرفاً با ثباتی مشروط در افغانستان پیوند دارد. نتیجه اینکه، يك

○ ایران، طالبان را گونه‌ای «اسب تروا» تلقی می‌کند که ایالات متحده از طریق آن می‌تواند نفوذش را در منطقه آسیای مرکزی گسترش دهد، انزوای ایران را تثبیت کند، و چارچوبی سیاسی برای کشیدن يك خط لوله گاز در خاک افغانستان (به جای ایران) فراهم آورد.

رسمی بشناسد.

از زمان به قدرت رسیدن سید محمد خاتمی بعنوان رئیس‌جمهور ایران در اوت ۱۹۹۷، واشینگتن انعطاف بیشتری در سیاست منزوی کردن ایران از خود نشان داده است. واشینگتن از چارچوب سازمان ملل برای وارد کردن ایران به مذاکرات مربوط به افغانستان مثلاً از طریق گفتگوهای غیررسمی مانند گفتگوهای ۲+۶ که از سوی سازمان ملل ترتیب یافت، بهره می‌جوید. سرانجام، اعتراض همگانی نسبت به نقض حقوق بشر و اعمال سیاستهای تبعیض آمیز در مورد زنان از سوی طالبان، دولت آمریکا را تحت تأثیر قرار داده است. شکل گرفتن مبارزات عمومی با پیشگامی سازمانهای زنان در ایالات متحده، بویژه از زمان تصرف کابل توسط طالبان در سپتامبر ۱۹۹۶، مادلین آلبرایت وزیر خارجه را ناگزیر ساخته است که آشکارا خود را در این قضیه درگیر کند.

موضع جدید وزارت خارجه مبنی بر عدم شناسایی طالبان، در اولین گزارش معاون جدید وزیر خارجه در امور جنوب آسیا، کارل ایندرفورث، که در ۲۲ اکتبر ۱۹۹۷ به کمیته فرعی روابط خارجی سنای ایالات متحده مربوط به خاور نزدیک و جنوب آسیا داده شد، رسماً اعلام گردید. او اهداف ایالات متحده در افغانستان را این گونه مشخص کرد:

- ایالات متحده نسبت به گروههای متعارض بی طرف است؛
- پس از توافق بر سر آتش بس، حکومتی باید در افغانستان بر سر کار آید که دربرگیرنده اقوام و دارای پایگاه گسترده باشد و معیارهای بین‌المللی در زمینه رفتار را رعایت کند؛
- سازمان ملل در فرایند صلح نقش مرکزی دارد و واشینگتن سخت از تلاشهای صلح جویانه اش حمایت خواهد کرد.

### روسیه:

تنظیم سیاستی برای دوران پس از فروپاشی شوروی، در روسیه آسان نبود. منافع مسکو در افغانستان تقریباً یکسره از دست رفته و روابط دیپلماتیکش با آن کشور به سطح پایینی رسیده

تنها در حد تأمین رهبری واشینگتن در منازعه افغانستان و در آسیای مرکزی از دید ژئوپلیتیک، نه ناشی از عزم سیاسی و به صورت تلاش مؤثر برای فیصله دادن به درگیریها. اگر چنین قصدی در میان بود ایالات متحده می‌بایست با روسیه و ایران و هند همکاری می‌کرد.

موضعگیری دوگانه و قابل سرزنش واشینگتن تا اندازه‌ای می‌تواند ناشی از نفوذ یونو کال باشد که طبق گزارشها نمایندگان مؤثری در واشینگتن دارد. این شرکت صریحاً اظهار داشته که تأمین مالی بین‌المللی خط لوله گاز پیش‌بینی شده در خاک افغانستان، تا زمانی که «کیان واحدی» قدرت را در کابل به دست نگیرد و شناسایی بین‌المللی کسب نکند، ممکن نیست. در برابر این موضعگیری دوگانه، می‌توان تصور کرد که ثبات و یکپارچگی افغانستان همچنان برای واشینگتن اهمیت خواهد داشت حتی اگر زیر فرمان طالبان باشد.

بدین ترتیب این پرسش حساس مطرح می‌شود که آیا ایالات متحده از ظهور طالبان و به قدرت رسیدنشان با این نگرش که از آنها بعنوان ابزاری برای تأمین منافع سیاسی خود در افغانستان و - با توجه به نفوذ یونو کال در واشینگتن - اهداف ژئواکونومیک بهره‌برداری کند حمایت کرده است؟ واشینگتن در جریان پیشرفت طالبان به گونه‌ای چشمگیر سکوت پیشه کرد و لذا این اتهام را قوت بخشید که طالبان از نظر مساعد ضمنی و احتمالاً حمایت پنهانی ایالات متحده برخوردار بوده‌اند، گرچه این امر رسماً تکذیب شده است. هر چند نشانه‌های مهمی از همکاری منافع ایالات متحده و طالبان وجود دارد، ولی تاکنون اطلاعات دقیقی که حاکی از پشتیبانی مستقیم آمریکا از طالبان باشد به دست نیامده است.

به هر حال، از زمانی که تحولات پیش آمده در آمریکا، افغانستان و ایران سبب شده واشینگتن به سختی از طالبان انتقاد کند و علناً از آنها فاصله بگیرد، بحث فوق‌الذکر تا اندازه‌ای حساسیت خود را از دست داده است. بعید می‌نماید که واشینگتن پس از شکست طالبان در مزار شریف در ماه مه ۱۹۹۷ دیگر آنها را بعنوان حکومت

○ روسیه از بسیاری جهات نقشی مهم در کشمکشهای افغانستان بازی می‌کند اما از آنجا که منابع محدودی دارد، در وضعی میان یک بازیگر بین‌المللی و یک بازیگر منطقه‌ای باقی مانده است.



بود. خط‌مشی رسمی این بود که افغانی‌ها پیش از هر چیز باید راه‌حلی برای اختلافات میان خودشان پیدا کنند.

روابط مسکو با طالبان از این واقعیت اثر می‌پذیرفت که روسیه در ۱۹۹۵-۹۶ مجبور شده بود برای مدتی بیش از یک سال مذاکره کند تا بتواند موجبات آزادی خدمهٔ یک هواپیمای نظامی روسی را که طالبان در جریان پیشرفت به سوی کابل سرنگون کرده بودند فراهم سازد. این افراد تحت شرایط مبهمی توانستند در تابستان ۱۹۹۶ با هواپیمایشان از قندهار فرار کنند، به احتمال قوی پس از آن که مخفیانه مبلغی در حدود یک میلیون دلار برای آزادی آنها پرداخت شد. تصرف غیرمنتظرهٔ کابل بوسیلهٔ طالبان ضربه‌ای برای مسکو بود. ژنرال الکساندر لید، مشاور امنیتی یلتسین در آن زمان، به خوبی خطر رخنهٔ طالبان به قلمرو ازبکها و تاجیکها را پیش‌بینی می‌کرد.

در واقع، در جنگ افغانستان، روسیه تنها یکی از قدرتهای منطقه‌ای است. در پی از دست رفتن قدرت روسیه در افغانستان، تجدید درگیری مسکو در مناطق پیرامون مرزهایش محدود به جلوگیری از سرایت جنبشهای اسلامگرا به داخل کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در آسیای مرکزی می‌شود. چنین بود که پریماکف وزیر امور خارجهٔ روسیه در تابستان ۱۹۹۶ هشدار داد که امواج بنیادگرایی اسلامی برخاسته از افغانستان بی‌ثبات، نه تنها به تاجیکستان و ماورای آن خواهد رسید بلکه می‌تواند آثار پی‌درپی بر دیگر کشورهای آسیای مرکزی بگذارد.

به هر حال این نکته قابل بحث است که آیا مسکو هنوز آنقدر نیرومند هست که بتواند بعنوان یک قدرت مسلط در آسیای مرکزی عمل کند یا نه. شکست طالبان در مزار شریف در ماههای مه و سپتامبر ۱۹۹۷، مسکو را بر آن داشت تا بدون دراختیار داشتن منابع عمدهٔ قدرت، دیگر آشکارا در پی اعمال سیاست قدرت نباشد. اگر طالبان تا رودخانهٔ مرزی آمو دریا پیشروی کرده بودند، مسکو مجبور می‌شد بپذیرد که به‌علت کاهش منابع، توان اعمال

قدرتش نیز محدود است. کارشناسان روسی حتی بر این نظر بودند که در صورت پیش آمدن رویارویی نظامی با طالبان، ممکن است روسیه بازنده شود. احتمال بروز چنین رویارویی صریحاً بوسیلهٔ کنسول روسیه در مزار شریف خاطر نشان شده بود.

روسیه در کنار دیگر کشورهای همسایه، برای خروج از معضل افغانستان، چهار هدف را تعقیب می‌کند:

● بعنوان یک رهیافت دفاعی با هدف کاهش یافتن خسارات بالقوه برای دولت‌های آسیای مرکزی، خطر طالبان باید مهار شود؛

● تحویل تسلیحات به اتحادیهٔ شمال بویژه به ژنرال دوستم و احمد شاه مسعود با هدف تغییر موازنهٔ قدرت نظامی، با وجود این آگاهی که اتحادیهٔ شمال نمی‌تواند پیروز شود، ادامه یابد.

● به منظور برقراری آتش‌بس در اسرع وقت، غیرنظامی کردن کابل و پیشبرد مذاکرات مربوط به تشکیل یک حکومت ائتلافی که دربرگیرندهٔ طالبان یا جناحی از طالبان باشد.

● تأکید بر اینکه شورای امنیت ملل متحد و قدرتهای جهانی عمده باید مسئولیت فیصله دادن به جنگ افغانستان را برعهده گیرند تا از درگیریهای خود روسیه در مرزهای جنوبی کشورهای مستقل مشترک‌المنافع کاسته شود.

### چین:

آسیای مرکزی و غربی نقش درجهٔ دومی در سیاست خارجی چین بازی می‌کنند، و افغانستان نیز اهمیت محدودی دارد. در زمینه سیاست چین در رابطه با آسیای مرکزی، افغانستان صرفاً ابزاری است که برای به ستوه آوردن کشورهای دیگر همچون روسیه کار کرد دارد.

سیاست پکن در برابر آسیای مرکزی می‌تواند با استراتژی بازدارندگی منازعه مشخص شود. گرچه چین برای مشارکت در دگرگون‌سازی آسیای مرکزی موقعیت خوبی دارد و در پی نفوذ مستقیم سیاسی یا اقتصادی نیست، اما برنامه‌های بلندپروازانه‌ای را در رابطه با خطوط لولهٔ گاز و نفت و سیستم حمل‌ونقل آسیای مرکزی تعقیب می‌کند.

○ نخبگان کشورهای آسیای مرکزی به منظور تقویت هویت ملی شکنندهٔ شان و کاهش تدریجی وابستگی کشورهایشان به روسیه، بر دوری از مسکو پافشاری می‌کنند، اما منافع مشترکشان در مقابله با طالبان آنها را به آغوش مسکو می‌راند.

این نگرش اساسی، بی‌میلی چین برای مشارکت مؤثر در تلاشهای میانجیگرانه سازمان ملل یا پاکستان و همچنین خودداری از میانجیگری فعال بین طرفهای درگیر، روسیه و ایالات متحده را تبیین می‌کند. چین که اهداف استراتژیک یا ژئواکونومیک مهمی در افغانستان ندارد، نمی‌خواهد خود را در منازعه افغانستان درگیر کند، زیرا این امر منافع مهم‌تری را در سطح جهانی و آسیایی به‌مخاطره خواهد انداخت.

اما، جنگ افغانستان مسئله‌ای امنیتی فراروی چین می‌گذارد: از آنجا که گروههای درگیر جنگ داخلی در افغانستان با بازیگران خارجی پیوندهای نزدیک دارند، منازعه به منطقه بحران‌خیز آسیای مرکزی سرایت می‌کند و بنابراین ثبات در بخشهایی حساس از چین، بویژه در نواحی مرزی‌اش که اقلیتهای قومی و مذهبی در آنجا ساکن هستند، به‌مخاطره می‌افتد. مهم‌تر از همه، پکن باید از اینکه افغانستان اسلام‌گرا غیرمستقیم تمایلات جدایی‌طلبانه را در این مناطق مرزی تقویت کند و تسلیحات از افغانستان برای

گروههای رزمنده اسلامگرا در داخل چین قاچاق شود، بترسد. نگرانی پکن عمدتاً به ناآرامی‌های جدایی‌طلبانه در ایالت سین کیانگ که نصف جمعیت آن را ایغورهای ترکمن-مسلمان تشکیل می‌دهند و نیز منطقه خودمختار تاجیک‌نشین تاشکورغان، یعنی جایی که محل زندگی اقلیت کوچک تاجیک است مربوط می‌شود.

با این پیش‌زمینه، پکن طالبان را پلیدترین نیرویی تلقی می‌کند که تاکنون بر کابل فرمان رانده است. از ۱۹۸۹، چین از شناسایی همه حکومتها در کابل سر باز زده است زیرا آنها را نه نماینده و نه مورد پذیرش همه گروههای قومی می‌داند. این عدم شناسایی از سوی چین در مورد طالبان نیز صدق می‌کند. می‌توان انتظار داشت که چین از توقف جنگ و تشکیل یک حکومت آشتی ملی دربرگیرنده نمایندگان اقوام مختلف استقبال کند. به‌رحال چین به علت نداشتن منافع چشمگیر، تنها در گفتگوهای ۲+۶ شرکت می‌جوید، اما به‌نظر نمی‌رسد که فراتر از این دلبستگی خاصی نشان دهد.

○ کمکهای سیاسی و اقتصادی عربستان به طالبان مبتنی بر سه انگیزه است: منافع مذهبی-ایدئولوژیک؛ منافع معطوف به قدرت سیاسی؛ منافع مالی و ژئواکونومیک، یعنی پشتیبانی از شرکت نفت دلتا متعلق به عربستان برای به‌دست آوردن سهمی در خط لوله گاز در مسیری که بر پایه برنامه ارائه شده از منطقه زیر کنترل طالبان می‌گذرد.

### نیروهای خارجی و درگیرها در افغانستان

